کتایون مزداپور

آخر هزاره

در ادبیات پهلوی، دربارهٔ روزگار دشوار و زمانهٔ بد نوشته‌هائی وجود دارد که در آنها از سختی زندگانی و مردم دوران سخن می‌رود. چنین اوصافی تاریخ گذشته و مصائب آن را شرح نمی‌دهد، بلکه به‌آینده باز می‌گردد و ایام شگفتی را توصیف می‌کندکه با مفهوم ادوار هزار سالهٔ زمان و آخر هزاره پیوستگی دارد. بنا بر متون پهلوی، زمان و مهلتی که در آن، آفرینش پدید می‌آید و به‌رستاخیز می‌پیوندد، دوازده هزار سال است. در رأس سه هزارهٔ آخر، سه موعود زرتشتی، یعنی هوشیدر وهوشیدرماه و سوشیانس ظهور می‌کنند. پیش از ظهور هریك، بدی در زمانه به‌اوج می‌رسد. در بخش اصلی از «ادبیات بدزمانگی»، چنین روزگار سختی توصیف می‌گردد. یکی از این‌گونه آثار، در دستنویس mu29[1]، در دنبالهٔ وصف پرسش و پاسخ زرتشت با اورمزد وبی‌مرگی خواستن وی می‌آید. براین قطعه عنوان آخر هزاره نهاده‌اند و در زیر، ترجمهٔ آزاد بخش دوم آن[2] نقل می‌شود. سخن دربارهٔ پایان هزاره، یا هزار سالی است که زرتشت پیامبر در آغاز آن ظهور کرده است.

***

...و هفتمین شاخهٔ آهنین[3] که دیدی، ای زرتشت، آن نیز تو را گویم که

۱ــ چاپ عکسی این دستنویس، بانام داستان گرشاسب، تهمورس‌وجمشید، گلشاه ومتن‌های‌دیگر، به‌سال ۱۳۵۵، در شیراز انتشار یافته است (شمارهٔ ۲۶، از گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی). برای آگاهی بیشتر، نك. به‌مقالهٔ یك کتاب تازهٔ پهلوی، به‌قلم نگارنده، در **پژوهشنامهٔ موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز**، شمارهٔ یك، سال چهارم، بهار ۱۳۵۷

۲ــ آخر هزاره، عنوان این قطعهٔ کوتاه (ص ۸۲ تا ص ۱۰۰ س ۴، از متن چاپی) است که با خط فارسی نوشته شده‌است. این‌عنوان بیشتر با همین بخش، که ترجمهٔ آن بنظر خوانندگان گرامی می‌رسد (ص ۸۹، س ۳ به‌بعد)، تناسب دارد. روایت بلند و شیواتری از آن در زند بهمن یسن می‌آید. نیز نك. به زراتشت‌نامهٔ زرتشت بهرام پژدو، به‌تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران، ۱۳۳۸، ص ۹۹ــ۸۴؛ و باب ۳۶، از صد در بندهش (ص ۷ــ۱۰۶، از

Saddar Nasr and Saddar Bundehesn. Ed. by E. B. Dhabhar, Bambay, 1909)

۳ــ درآغاز قطعه، دربارهٔ بی‌مرگی خواستن زرتشت از خداوند سخن می‌رود. پیامبر از دادار اورمزد بی‌مرگی می‌خواهد. «تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر این دین، قوی دل باشند» (صددر بندهش، ص ۱۵۷ کتاب). اما، در پاسخ:

بدو گفت دادار پیروزگر   که ای دین پذیرفتهٔ پر هنر

←

[چون][۴] هزارهٔ[۵] تو سرآید، ای اسپیتمان[۶] زرتشت، پس دیو سیاه [جامه‌و] گشاده جامه، با[همهٔ] خشم‌تباران، که در جهان[اند]، به‌ایران‌شهر هجوم آورند.» پرسید زرتشت از اورمزد[=خدای] که «ای همه‌آگاه [که در] موجودات مینوی و مادی مهترین هستی، پس کنش آن هزاره چه باشد.» اورمزد پاسخ کرد که «ای زرتشت، نشانش آن باشد، [زمانی] که هزارهٔ تو سرآید [که آن را چنین] بر تو روشن کنم که در آن هنگام سخت که رسد، [دیوان] سیاه جامه و خشم نژاد، از سوی [خراسان]، پس به صدگونه و هزارگونه و بیورگونه، در ایران شهر هجوم آرند و [ایران‌شهر] به‌واسطهٔ خشم‌تباران ویران شود، و همهٔ دیوپرستان درایران شهر فرا رسند. [چونان] که پس چیز بسوزند و مردمان را از خانمان خویش دورکنند، و فروتنی و رامش ودوستی، از همهٔ آفرینش اورمزد و از این جهان برود، و دین بهی‌نزار و ناتوان شود و[آن را] تباهی رسد.

پس، بسی آتش بهرام[۷] از نهان ماندن، ناپدید شود، و مردم پست به بزرگی رسند

در مرگ بر تو ببندم اگر بخواهی ز من مرگ باردگر

(زراتشت‌نامه ، ص ۸۴)

«پس خرد هروسپ آگاه (= آگاه برهمه چیز) یکساعت بزراتشت داد. زراتشت به‌بهشت و دوزخ بگردید و هرچه در بهشت و دوزخ، بدید و هرچه خواست تا رستاخیز همه بدید» (صددربندهش، همانجا). در این مکاشفه، زرتشت درختی می‌بیند که شاخه‌های آن نماد دوران های آینده دین است. در روایت های مختلف، شمارهٔ شاخه‌های درخت را سه یا هفت نوشته‌اند، که اولی زرین و دومی‌سیمین و آخرین آن‌ها آهنین است.

۴ـ واژه‌های درون [ ] بر متن افزوده شده است.

۵ـ دربارهٔ رابطهٔ هزارهٔ زرتشت و هزاره‌های دیگر، نك. به **پژوهشی در اساطیر ایران**، از دکتر مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۲، ذیل واژهٔ هزاره در فهرست نامها و موضوع‌ها (مثلا، ص ۲ـ۱۵۱، ص ۴ـ۱۶۱ کتاب).

۶ـ اسپیتمان یا اسپنتمان نام خانوادهٔ زرتشت است.

۷ـ آتش بهران گرامی‌ترین آتشی است که در آتشکده نگاهداری می‌شود (نك. به **ترجمهٔ مینوی خرد**، از دکتر احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۳۵). آتش‌که گوهر اصلی آن آسمانی است، هنگام روشن بودن آشکارست و پس‌از خاموش شدن، نابود نمی‌گردد، بلکه از چشم ما پنهان می‌شود و به‌اصل فروزان خود می‌پیوندد. گاهی به‌واسطهٔ ناپاکی و ناخوش بودن مکان، آتش بهرام جایگاه زمینی خویش را ترك می‌کند و ناپدید می‌گردد. گاه نیز آتش از یك آتشکده به‌آتشکده و جای دیگر می‌رود. شادروان مادر من نقل می‌کرد که نزدیك به‌پنجاه سال پیش، در ده رحمت‌آباد یزد، درکندهٔ درخت توت کهنسالی، که در خیابان ده رسته بود، گل آتشی پدیدار شد. مردم‌خبردار شدند و گرد آمدند. آتش به‌سوی هرکس که به‌درخت نزدیك می‌شد، تیر می‌انداخت، یعنی جرقه پرتاب می‌کرد. تاآن‌که صاحب درخت، با آتشدانی پراز خاکستر، به‌طرف آن رفت، و همراه با او، چند تن زمزمه‌کنان نیایش می‌خواندند. وی آتش را برخاکستر نشانید و آن را به «درمهر»، یعنی آتشکدهٔ ده، انتقال داد. موبدان از شهر آمدند و به‌تقدیس آتش پرداختند. اعتقاد مردم در سراسر منطقه چنین بود که این آتش مقدس از آتشکده‌ای در کرمان برخاسته و به‌رحمت‌آباد یزد و آتشکدهٔ نسبتاً نوبنیاد آن آمده است. بنظر می‌رسد که چنین عقیده‌ای درپس عبارت «ناپدید شدن آتش‌بهرام»

و بنده آزاد، و آزاد بنده شود، و آن‌گاه شهربزرگ، روستا شود، و روستا شهر بزرگ شود، و هرجای آبادان ویران شود، و مردمان دینی از بدکیشان رنج و سختی و دشواری بینند. پس مردم بد پادشاهی کنند و آزرم ندارند. پس زینهار خواری [=خیانت و عهد شکنی] را پهلوانی[۸] و بزرگی انگارند، و پس دست پیمان[۹] چون کنند، [برآن] پایدار نمانند، زیرا که بسی مکر و بس فریب در کار دارند. پس برهمهٔ شهرها در ایران، بدی و رنج و ویرانی بسیار پدید آید. پس، چنان درآن هنگام شگفت، همهٔ مردم فریفتار باشند و بدی کنند که بر زبان با یکدیگر مهر ورزند و در دل کین دارند و بد خواه یکدیگر باشند، و آزرم اندیشهٔ نیك داشتن و مهر [ورزیدن] از جهان برود و مهر دروجی[۱۰] درگیتی بسیار باشد [و] دوستی روان از جهان برود. پدران نسبت به فرزندان مهر ندارند و فرزند خویش را در جدائی [از همسر شرعی خود] پدید آورند، [چنان] که بر [رسم] بد دینی [فرزند] پدید آید، و پس پست‌زادگان[۱۱] زر و سیم بسیار دارند و مردم مهتر و بهتر با ایشان دوستی کنند.

پس چون آخر هزارهٔ تو رسد، ای اسپیتمان زرتشت، خورشید تیزتر چرخد و سال و ماه و روز کهتر شود و زمین سپندارمذ[۱۲] بس سست‌تر باشد، [چنان]که رستنی و باروبر، کمتر دهد و از ده [دانه] غله، پنج [دانه] نابود شود و پنج [دانه] ببار آید. پس در خوردنی مزه و برکت نباشد و مردمی راکه درآن زمانه زاده شوند، زور و نیرو کمتر باشد و بسی بدگمان‌تر و فریفتارتر شوند. پس عشق به [رستگاری] روان کمتر دارند و آزرم نان و نمك ندارند. پس [چون]کسی بدتر و بداندیش‌وبدکیش [و] اهلموغ[۱۳] [باشد]، او را دوست خویش شمارند.

ای زردشت، [بار] دیگر تو را گویم که مردم دیندار و پارسا که در آن زمان بدتر [درحیات] باشند، کارکرفه [= ثواب و کردار نیکو] کمتر توانند کرد و کار ایزدی از دست ایشان کمتر آید، زیراکه [مردم] بدکیش و دشمن دین بسیار و فریفتار

ـــ که در متن می‌آیدـ وجود داشته باشد.

دریك‌جا جمع شدن چند آتش بهرام از نشانه‌های بدزمانگی است:

بود پر خلل کار آتشکده صد آتش بیك‌جای باز آمده

(زراتشت‌نامه. ص ۸۹)

۸ـــ قرائت واژه مورد شك است. شاید: فراورنی (= شایستگی و نیکوئی)، یا فرخی

۹ـــ پیمانی‌که با دست دادن بسته می‌شود و یکی از انواع پیمان‌ها بشمار می‌رود.

۱۰ـــ پیمان شکنی، گناهی که ایزد مهر را آزرده سازد.

۱۱ـــ قرائت واژه روشن نیست. هرگاه قرائت «کم‌شیران» درست باشد، تعبیر آن «دارندهٔ مادر پست، کنیززاده» است. در زبان دری زرتشتی، اصطلاح «شیرویشت» به‌ترتیب برای خویشاوندان مادری و خویشاوندان پدری بکار می‌رود. واژهٔ پهلوی مزبور را می‌توان «کم خصالان، کم‌خصیلان، کم حاصلان، کم اصلان» هم خواند (در این متن پهلوی واژه‌های عربی هم وجود دارد).

۱۲ـــ نك. به‌یادداشت شمارهٔ ۱۹.

۱۳ـــ آشموی و آشموغ، یعنی بدعت‌گذار در دین، گمراه و ملحد.

باشند؛ از این روی، مردم دین دوست را رنج و سختی و بدی رسد و همهٔ جهان بدخواه ایشان باشد.

پس آن‌گاه، مردم بس در [کار] نساخوران[۱۴] و نساسوزان[۱۴] و نسا پوشان[۱۴] باشند و [نسارابه] آتش برند و [این کار را] مطابق قانون دینی شمارند و با بدی و گناهکاری، [به] راه دوزخ روند، و مردم دینی که کشتی[۱۵] بندند و یزشن[۱۶] یزدان کنند، پادیاب[۱۷] ندارند، و در آن هنگام که مردم گیتی، از صد هزار و بیور هزار، یکی به‌راه دین رود، پس آن [یك] هم کار دین کمتر کند و [مایهٔ] ناتوانی آتش بهرام باشد، و مردان و زنان آزاده و نیکوکردار، کرفه کمتر کنند و نابسته کشتی[۱۵]، [راه] روند، و آزادگان دختر بیگانگان را خود روا دارند که به‌زنی گیرند تاکه مردم دینی را، براساس بددینی، فرزند با بدکارگی زاده شود و به‌ایشان، مردم دینی دخت خویش به‌زنی دهند و داور [در] آن زمان، [این کردار را] مطابق قانون دینی شمارد وگوید که [چنین ازدواجی] از پیوند با نزدیکان بهتر است، و بی‌شمار [فرزند] با بدکارگی زاده شود و [بااین روش، مردم] خود، روان خویشتن را به‌دوزخ افکنند، آزادگان و بزرگان به درویشی رسند و بندگان و مردم پست به‌بزرگی و پادشاهی رسند، و فتوای دینداران و پیشوایان دینی شکسته شود، و گفتار دروغزنان و تمسخر کنندگان پذیرفته شود، و دروغگوئی پیشه دارند و سوگند دروغ بسیار خورند، و مرا که اورمزد هستم، به‌فریب [و] دروغ، بر [نام] من، بسیار [سوگند] گویند؛ اگر کسی هیربد[۱۸] شد و بشت[۱۶] یزدان کند، [دیگران] نتوانند دید. پس اگر [کسی هیربد] شد، [اورا] تمسخر کنند و هیربدان [نیز] برای یکدیگر بدخواهی کنند و بیشتر کار اهلموغی[۱۳] دیوان را رجحان نهند ـــ که [آن‌کار] سه گناه هیربدان و شاگردان [ایشان] است ـــ، [پس آن را] بسیار در پیش گیرند که چنین [است]: دشمنی با نیکان [ورزند]، ویزشن نادرست کنند، و بیم از دوزخ نبرند.

و چون آخر هزارهٔ تو شود، [ای] اسپیتمان زرتشت، از گناه [کردن] چنان

۱۴ـــ این سه اصطلاح نام گناهانی است که در اوستای متأخر و متن‌های پهلوی بارها مورد اشاره قرار می‌گیرد. نسا، جسد و هرچیزی است که از جسد مرده جدا شود. چون پوشاندن جسد مرده با خاك و دفن آن سبب‌آلودگی زمین، و افکندن آن در آتش موجب ناپاك شدن این عنصر می‌گردد، پس این دو عمل گناه بشمار می‌رود. اما، منظور از خوردن نسا، خوردن گوشت حرام جانورانی مانند سگ و روباه و راسو است که جسد آنان نیز مانند جسد آدمی، نسا خوانده می‌شود.

۱۵ـــ کشتی یا کستی کمربند مقدسی است که هر زرتشتی باید آن را برکمر بندد و راه رفتن بی‌کشتی گناه است.

۱۶ـــ ستایش و نیایش یزدان، همراه با تشریفات و مراسم خاص است.

۱۷ـــ طهارت و تطهیر دینی. واژه شاید Padéxíh باشد، یعنی: خوشبختی و کامیابی. دراین صورت، معنی عبارت چنین خواهد بود: آن را مایهٔ شادکامی نمی‌شمارند.

۱۸ـــ هیربد آن روحانی زرتشتی است که به‌کار آموزش نیز بپردازد. واژه háwist (= شاگرد)، احتمالا در زبان دری زرتشتی امروزی باید به (هوشت) (hust =) تبدیل شده باشد، که یك مقام روحانی است.

مردم بد پرست، دیوان و شیاطین چنان غالب شوند که بس ابر، بر آسمان آید و باز [پراکنده] شود. پس باران نبارد و باد سرد و زیانکار بسیار وزد و در هنگام گرما باد گرم برآید، [چنان] که تخم و بر [گیاهان] خوردنی بسوزد، و باران به‌هنگام خویش نبارد و [اگر] بارد، [با آن] حشرات بسیار زیانکار پدید آید، و ستوران و گاوان کمتر زایند، شیر ایشان کمتر شود، و اگر نیز زایند، [شیر و گوشت آنان] چربی کمتر داشته باشد، و گاو ورزای نیرومند کم زاده شود و اسب کار زاری بار کمتر کشد، و مردمان بدگمان شوند.

ای زرتشت، درآن هزاره، بهدینان که کشتی دارند، از دست بدکیشان و بدکرداران مرگ را باشادی‌خواهند، وجوانان‌را خرسندی و[شوق] بازی در دل نیاید.

پس ــ نه بر رسم نیاکان و پیشینیان ــ یزشن نادرست یزدان بسیار کنند، [چنان‌که برگزاری مراسم یزشن] از ده [جای، تنها] یك جای مطابق قاعده [باشد]، و هرکس کرفه کند، پشیمان شود؛ و مردم دانا و بزرگ، آزرم از چشم فرو گذارند و درجهان پراکنده شوند و از ناکسان چیزی وام کنند و نیازمند ایشان شوند، [چنان] که زمین سپندارمذ بردهان دارند[۱۹]؛ و بسیار زر و سیم بردست نا ایرانیان افتد و به [مصرف] گناه مرگرزان[۲۰] رسد. بجز زر و سیم، [دیگر] فلزات [نیز] همه بر دست بدکرداران پیدا شود و [ایشان] توانگر شوند. پادشاهی از دست ایرانیان به[دست] بتران رسد. پس همهٔ خواستهٔ گیتی را در زیر زمین نهان کنند، و در آن زمان، کار روسپیگری و روسپی بارگی‌و غلامبارگی و همخوابگی با زنان حائض، در جهان بسیار آشکاره شود، وسیج‌نهان[۲۱] و مرگ و وبا و نیاز در جهان بسیارتر شود، و تباهی و کام اهلموغ دیوان و شیاطین، [در جهان] چیره‌تر شود.

ای زرتشت، مردمان دینی را بگوی که مطابق دین، اوستا وزند و پازند نزد هیربدان خوانند که تا از دین آگاه شوند، که تا [مردم را] امید تن‌پسین[۲۲] ورستگاری روان باشد. در آن ایام، همانا مردم دینی از بتران رنج و سختی بسیار بینند. چون ایشان رنج و سختی پذیرند، پس روان ایشان را در بهشت نیکی ارزانی شود و کام خویش

۱۹ــ سپندارمذامشاسپند فرشتهٔ موکل زمین است. ظاهراً اصطلاح «در دهان‌داشتن‌زمین‌سپندارمذ» معادل «خاك در دهان کردن» است، که بر «توبه‌کردن، پشیمان و درمانده شدن» دلالت دارد. چنان که در شعر فردوسی، چون زال درمی‌یابد که مخالفت وی با نشستن لهراسب برتخت شاهی، به‌جانشینی کیخسرو، بی‌اساس و نارست بوده است، پشیمانی او چنین ابراز می‌شود:

چو بشنید زال این سخنهای پاك ... بیازید انگشت و بـر زد بخاك
بیالـود لـب را بخـاك سیاه ... بآواز لهراسب را خـواند شاه

(شاهنامه. چاپ مسکو. جلد پنجم، ص ۴۵۸)

۲۰ــ شایسته و سزاوار مرگ، عنوان ردهٔ معینی از گناهان است که بدترین گناهان شمرده می‌شوند؛ گناه کبیره.

۲۱ــ صورت اصلی آن «سیج نهان روش» است، یعنی خطری که در نهان‌حرکت می‌کند. این عنوان در ردیف مرگ و قحطی و بیماری و... می‌آید.

۲۲ــ تن آینده، تنی‌که در روز پسین، یعنی در قیامت، بپا خواهد خاست.

بیابند.»

پرسید زرتشت از اورمزد که «در آن روزگار، هرکسی که ایزد پرست باشد، و با کردار نیك، بردین بهی مومن باشد و کشتی برمیان دارد؛ بر دینی که بهی است، مومن باشد، و خویدودس[۲۳] ورزد ویزشن یزدان کند؛ [حکم او به] چه‌آئین باشد.»

پاسخ داد اورمزد که «پارسا باشی، ای اسپیتمان زرتشت، پس مردم پارسا که در آن زمان [زیست کنند]، چون کشتی برمیان دارند، [هرگاه] با پرهیزگـاری یك اشم‌وهو[۲۴] خوانند، چنان باشد که در زمان گشتاسب شاه، یشت[۱۶] کرده باشند، چون ایدرمی‌ستاییم[۲۴] از اشم‌وهو [خوانند]، چنان باشدکه در ایام گشتاسب، دوازده هماست[۲۵] با زوهر[۲۶] (و) بابرسم[۲۶] یشته باشند[۱۶]، وکسی‌که خویدودس‌کند، همه‌مکان بهشت روشن

۲۳ــ آئین و رسمی کهن است که دربارهٔ مفهوم وماهیت آن جدال وکشمکش بسیاروجود دارد.

۲۴ــ این دو، نام متداول‌ترین نیایشهای زرتشتی در دوران گذشته است. «اشم‌وهو» نام دعائی است که با همین دو واژه آغـاز می‌شود، یعنی «راستی نیك». «ایدر می‌ستائیم» بـرگـردان itá áat yazamaidé ــ سه واژهٔ آغازین از یسن سی و هفتم ــ و ترجمهٔ بند اول از یسن ۳۷، چنین است: «ایدر می‌ستائیم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آبها و گیاهان نیك بیافرید، روشنائی و زمین و همهٔ چیزهای نیك بیافرید (از ترجمهٔ پورداود)». در«**اوستای طعام خوردن**» این نیایش، بهمراهی اشم‌وهو، تکرار می‌شود (نك. به‌کتاب خورده اوستا، به‌کوشش رستم موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیر مرد نوذر، چاپ بمبئی، ص ۶۱ــ۲۵۸؛ و نیز به

J.J. Modi: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees. Bombay. 1922, pp. 371-73.

چون آموختن دعای طعام خوردن ضروری بوده، هرکس بناچار آن را می‌آموخته و می‌خوانده است. در صد در نثر، در بیست و یکم، جمله اول می‌آید: «اینکه چون نان خورند باید که ایتاآت یزەمیده (با خط اوستائی) و سه اشم‌وهو (با خط اوستائی) بخوانند». در متن حاضر، رابطهٔ این دو نیایش با حرف اضافهٔ «از» نمایانده شده است. این رابطه در مواردی دیگر نیز می‌آید. ازآن‌جمله درفصل پنجاه و هفتم از روایات پهلوی (با استفاده از ترجمهٔ چاپ نشدهٔ خانم دکتر مهشید میرفخرائی) و نیز در کتاب شایست ناشایست، فصل پنجم، بند ۷ هم این ارتباط ذکر می‌گردد. امروزه چون خواندن نیایش به‌هنگام خوردن غذا بندرت انجام می‌گیرد، از این دو، تنها دعای اشم‌وهو اعتبار نخستین خود را حفظ کرده است.

۲۵ــ «هماست» یا «هاماست» که نام دیگر آن «همایشت» است، نیایشی است کـــه در آن به‌خشنودی ایزدان، بارها دو بخش از اوستا، یعنی یسنا و وندیداد، همراه با تشریفات خاص، خوانده می‌شود، در نیرنگستان

Nirangistan, ed. by D. P. Sanjana, Bambay, 1894, p. 210

از چهار نوع هماست یاد شده است: یك هماست، دو هماست، ده هماست، و دوازده هماست. دوازده هماست مفصل‌ترین آن‌ها است و در آن، به‌احترام بیست و دو ایزد، در دویست و شصت و چهار روز، مراسم خواندن یسنا و وندیداد انجام می‌گیرد. نیز نك. به‌کتاب زیر نوشته از مدی. ص ۳ــ۴۳۱.

۲۶ــ زوهر، فدیه و پیشکشی است که به‌آب یا آتش تقدیم می‌گردد. برسم، شاخه های انار یا مورد یا مفتول‌های نازك سیمین یا مسین است که آن‌ها را بهم می‌بندند و در مـراسم و تشریفات خواندن یسنا و ویسپرد و وندیداد بکار می‌برند.

او را باشد؛ و این[نیز] گفته‌شده است که از [میان‌همهٔ] این نه‌هزارسال۲۷، مردم در این هنگام [بیشتر] به‌آئین رستاخیز [همانند] شوند، یعنی که [چندان] رنج و سختی بر مردم دینی آیدکه در ایام ضحاك و افراسیاب تور، [به‌ایشان] نرسیده باشد.»

زرتشت گفت «ای دادار، پس در آن زمانهٔ بد، مرگ بهتر باشد تا که زندگانی بد آنان که [زنده] باشند. پس تا چندان رنج و سختی و بدی نبینم، مرا بیاموز تا سخن پیشین را سنجیده‌تر گویم۲۸؛ ای همه آگاه اورمزدا!»

۲۷ــ در نه‌هزار سال از دوازده هزار سال عمر جهان، آفرینش دارای شکل مادی است و مردم در گیتی زندگی می‌کنند. در سه هزارهٔ آغاز آن، آفرینش مینوی است و هنوز شکل مادی نیافته‌است.

۲۸ــ زرتشت چون از حوادث آینده و چگونگی آخر هزاره آگاه می‌شود، درمی‌یابد که زندگانی درآن زمانهٔ بد، از مرگ بدتر است و از خواستن بی‌مرگی پشیمان می‌گردد.

***

مقدار مطالب و مقدار صفحات

دوستی گفت کمی از صفحات مجله کم شده است.

گفتم آری، اما از مطالب مجله کاسته نشده است.

گفت چطور؟

گفتم چون کاغذ کم است و گران برای آنکه حداکثر استفاده بشود قسمتی از مقالات را به‌حروف ریز (به‌اصطلاح چاپخانه ۱۰ نازك) چاپ می‌کنیم و در حقیقت خواننده همان مقدار مطلب را که سابقاً بطور یکدست به‌حروف ۱۲ می‌خوانده است در اختیار دارد.